

## مختصری درباره زندگی و آثار استاد عبدالباقی

روز پنجشنبه ۴ شهریور ماه ۱۳۶۱ شمسی برابر ۶ ذی‌القعدة ۱۴۰۲ قمری مطابق ۲۶ اوت ۱۹۸۲ میلادی استاد عبدالباقی گولپینارلی یکی از برجسته‌ترین مولوی‌شناسان عصر حاضر و محقق به نام ترک و یکی از دوستان ارشد فرهنگ ایران در هشتاد و دو سالگی، پس از به میراث نهادن آثار ارزنده‌ای در ادب، تاریخ و تصوف اسلامی در زادگاه خود - استانبول - روی در نقاب خاک کشید. اینجانب تصادفاً شش ماه بعد از رحلت ایشان خبردار شد. چون به ترجمه کتاب «مولانا جلال‌الدین» استاد برخاسته بود، و می‌دانست که استاد با اکثر ارباب قلم در ایران مربوط است، مدتی به انتظار نشست تا یکی از پیش‌کسوتان، زنده یاد عبدالباقی را به فارسی‌زبانان بشناساند و شمه‌ای درباره آثار آن مرحوم به رشته تحریر درآورد. چون انتظار طولانی شد و نوشته‌ای درباره استاد در هیچ نشریه‌ای چاپ نشد، نگارنده چند صفحه‌ای را که در حال حیات استاد برای درج در آغاز کتاب «مولانا جلال‌الدین» تهیه کرده بود، به سردبیر محترم مجله آینده ارسال داشت. سرانجام در شماره دوم سال نهم مجله، یک‌دهم مطالب نوشته شده، با اشکالات عمده‌ای درآینده درج شد. چون غرض را قم این سطور، یاد از مردی است که به عالم باقی شتافته و به ملاء‌اعلی پیوسته است، آرزو می‌کند که ای‌کاش بیش از آنچه

نوشته است، اطلاعاتی از زوایای زندگانی مرحوم عبدالباقی در اختیار داشت تا برای بزرگداشت آن بزرگمرد و زنده‌تر نگاه داشتن خاطره او می‌نوشت. چون اطلاعات عمده دیگری فعلاً در دسترس نیست و چاپ یک‌دهم نوشته ناقص اینجانب در مجله آینده حق مطلب را درباره آن مرحوم ادا نکرده است، لذا عین نوشته‌ای را که قبلاً به مجله آینده فرستاده است - با اندکی اضافات از یک مصاحبه استاد و تغییرات جزئی در زمان بعضی افعال - برای درج در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز ارسال می‌دارم. برای تیمن، نمونه‌ای از ترجمه نثر استاد را نیز که به چاپ سوم «مولانا جلال‌الدین» نوشته بودند، در پایان علاوه کرده‌ام.

\* \* \*

گویی برای شرقیان، بیوگرافی نویسی در مورد کسانی که هنوز حیات دارند، کاری دشوار است. آیا شرقیان مرده پرستند؟ نمی‌دانم. اینقدر می‌دانم که مراسم تجلیلی که در حضور بعضی از بزرگان و برای بزرگداشت آنان تشکیل شده، غالباً محافل سردی بوده و جز تبادل مثنی تعارفات نتیجه‌ای نداشته است. استاد عبدالباقی هم شرقی است و لابد آنچه درباره او گفته شود، از تعارفات معمولی فراتر نخواهد رفت. اما از حق نباید گذشت که محققان ترکیه در این باب، گامی جلوتر هستند، درباره زنده‌ها هم نکاتی را روشن کرده‌اند. آنچه درباره استاد عبدالباقی فراهم ساخته‌اند، باز کمی بیش از هیچ است. از مجموع آنها، نکات زیر را می‌توان بازگفت:

استاد عبدالباقی گولپینارلی نویسنده و محقق ادبی، پسر مرحوم احمد مدحت افندی معروف به احمد آگاه است. پدرش از روزنامه‌نگاران قدیمی بود و او را «شیخ‌المخابراین» می‌گفتند. احمد آگاه در روستای «گول‌بولاق» از توابع گنجه به دنیا آمد. در جنگ داخلی روسیه به قلمرو امپراطوری عثمانی کوچید و ابتدا در پروسه - بوسا و وطن‌گزید و سپس راهی استانبول شد. در این شهر با «عالیه شهرت خانم» از اهالی قفقاز ازدواج کرد و عبدالباقی در شب دهم ماه رمضان سال

۱۳۱۷ هجری قمری در استانبول تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در استانبول به پایان رسانید. به سال ۱۹۲۷ وارد دانشکده ادبیات دارالفنون شد و در سال ۱۹۳۰ فارغ التحصیل گشت. در دبیرستان‌های قونیه، قیصریه، بالیکسر، قسطنطنیه و حیدرپاشا به تدریس ادبیات پرداخت. دوره دکترای دانشکده ادبیات آنکارا را به پایان رسانید و در همان دانشکده به تدریس ادبیات ترك مشغول شد و مدتی هم تدریس ادبیات فارسی را به عهده گرفت. به علت بیماری خواستار انتقال به دانشگاه استانبول شد و مدتی در آن دانشگاه به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۴۹ به تقاضای خود بازنشسته شد. وقتی قانون شناسنامه وضع می‌شد، چون تلفظ کلمه «گول بولاقی» برای ترکی زبانان مشکل بود، استاد نام خانوادگی «گولپینارلی» را که به همان معنی است، برگزید.

استاد هم در حوزه علمی جامع فاتح درس خوانده و هم تحصیلات جدید دیده بود. خود وی درباره استادان و افرادی که در تعلیمش سهمی داشته‌اند، گفته است:

پدرم درمن تأثیر داشت و مادرم خیلی مؤثر بود. از ۹-۸ سالگی در مولویخانه بهاری به تحصیل آغاز کردم. از محضر حسین فخرالدین افندی که بزرگترین متصوف - بهتر است بگویم بزرگترین صوفی - زمان خود بود، بهره‌مند شدم. او موسیقی‌شناس بزرگ و شاعری زبان آذربود و کامل‌ترین انسان عصر خویش شمرده می‌شد. ما بدو انتساب جستیم. بعد از وی سید عبدالقادر بلخی و فرزند وی سید احمد مختار افندی در تربیت ما زحمت‌ها کشیدند.

مرحوم اسماعیل صائب، مدیر کتابخانه عمومی بایزید که یکی از بزرگترین دانشمندان عصر بود، استادی ما را به عهده داشت. استاد دیگر «فریدکام» است که همیشه با ستایش و رحمت و تقدیر از ایشان نام می‌برم. او يك پدر، يك حامی و يك مربی کامل بود.

دانشگاه در زمان ما به وضع فعلی نبود. ما سر کلاس هفت نفر یا هشت نفر

بودیم . استاد ، همه ما را می شناخت . وقتی کلاس تمام می شد ، همه کلاس را ترك می کردیم و همراه استاد راه می افتادیم و به خانه اش می رفتیم . آنجا دیوانی می گرفتیم . دوباره درس و بحث و تعلیم آغاز می شد . اما حالا در هر کلاس ، هشتاد ، صد ، دویست یا پانصد نفر نشسته اند . استاد چگونه می تواند تک تک دانشجویانش را بشناسد و خصوصیات آنان را کشف کند؟ این کار امکان پذیر نیست . آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت .

بین استادان آن مرحوم اسامی تیکوشلی یوسف افندی، مرحوم احمد ناعم و مرحوم حاج شیخ علی خوبی را نیز نوشته اند .  
وقتی از مرحوم عبدالباقی می پرسند که: چرا به ادب کهن علاقمند شده اید؟ می گوید :

پدرم از مولویه است ، مادرم از مولویه است . هردوی آنان و همه اعضای خانواده ما افرادی متدین بودند . همه از ارباب طریقت بودند . ما در چنان حال و هوایی بزرگ شده ایم . اولین صدایی که به گوش ما رسیده است یا بانگ اذان بوده ، یا زمزمه دعا و یا ناله نی . اگر چشم باز کردیم ، نخست لوحه های مذهبی و آیات قرآن را دیدیم . مسلماً بالیدن در چنین محیط ، اثر عمده ای در روح ما برجای گذاشته است .

پرسیده اند : چرا به مولانا دلبستگی پیدا کرده اید ؟ گفته است :

علاقه من به مولانا البته بدان دلیل است که پیرو طریقت مولویه ام .

درباره آغاز کار نویسندگی خویش می گوید :

نوشتن را از دارالمعلمین آغاز کردم ، ابتدا مونولوگی نوشتم که صحنه امتحان را مجسم می کرد و نوشته ای کاملاً طنزآلود بود . آثار علمی خود را از سال ۱۹۳۰ شروع کرده ام .

استادزمنه کار خود را به تصوف ، تصوف ترکی - اسلامی ، و شخصیت های

صوفیانه منحصر می دانسته است .

مرحوم عبدالباقی در مصاحبه‌ای گفته است: «انسان بودن را به انسان باید یاد داد». او بیش از سه چهارم حیات پربار خود را در راه همین تعلیم صرف کرد. استاد طبع شعر هم داشت و اشعاری به فارسی و ترکی از آن مرحوم در دست است. استاد مردی بود متوسط‌القامه باموهای بلند و کاملاً سفید. اکثر اوقات کیفی مشکی با خود همراه داشت. حاضر جواب و خوش‌مشرّب و خنده‌رو بود. انسان ساعت‌ها می‌توانست از محضر استاد بهره‌مند شود و گذشت زمان را احساس نکند. اطلاعات وسیعی درباره فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام داشت. اکثر رجال معاصر ایران را می‌شناخت. حافظه‌ای بسیار قوی داشت، چنان‌که شماره اکثر کتاب‌های موردنیاز خود را بدون مراجعه به یادداشت و فهرست از حافظه نقل می‌کرد. بخلی در آموختن نداشت. مردی بود متدین، پرکار، متحرک و صمیمی. مبادی آداب بود. مردی وقت‌شناس و دقیق بود. در «اسکدار» یکی از محلات قسمت آسیایی استانبول منزل داشت و به علت بُعد مسافت و کهولت، فقط روزهای سه‌شنبه ممکن بود استاد را در کتابخانه سلیمانیه که در بخش اروپایی استانبول قرار دارد، در میان تلی از کتاب‌های خطی زیارت کرد. او آخرین سال‌های زندگی خود را صرف تدوین فهرست کتب خطی مستقر در کتابخانه سلیمانیه می‌کرد. چون چشم و دست نمی‌توانست باهمت والا و اراده استوار استاد برابری کند، منشی جوانی گفته‌های ایشان را تحریر می‌کرد و نوشته‌ها را برای استاد می‌خواند. استاد کار تدوین فهرست کتابخانه موزه مولانا در قونیه را نیز ادامه می‌داد. لحظه‌ای از خواندن و نوشتن باز نمی‌ایستاد و هرچند گاه کتابی ارزنده به دوستداران خود عرضه می‌کرد. استاد با ایرانیان به فارسی شیرینی سخن می‌گفت. اکثر ابیات مثنوی مولانا و دیوان کبیر را از حفظ داشت.

یک‌بار از استاد خواستم که زندگی‌نامه خود را برای درج در ابتدای «مولانا

جلال‌الدین» در اختیار من بگذارند. گفتند: «چه زندگی‌نامه‌ای؟

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست سوختم و سوختم و سوختم

- این زندگی‌نامه من است و مثنوی نوشته‌های پراکنده دارم که می‌دانی.» .  
 مرحوم عبدالباقی یکی از غنایم بزرگ و ارزشمند برای فرهنگ و تاریخ  
 بود، که او نیز خاموش شد. خدایش بیامرزد و یادش پیوسته گرامی باد .  
 اینک برخی از آن نوشته‌های پراکنده - به تعبیر شخص استاد :
- ۱- ملامتیه و ملامتیان ، انتشارات انستیتوی ترکیات دانشگاه استانبول ،  
 چاپخانه دولت ، ۱۹۳۱ .
  - ۲- زندگانی و اشعار کایغوسوز ویزه‌لی علاءالدین ، کتابفروشی رمزی ،  
 استانبول ، ۱۹۳۳ .
  - ۳- زندگانی یونس امره ، کتابفروشی اقبال ، استانبول ، ۱۹۳۶ .
  - ۴- اشعار عاشق پاشا ، انستیتوی ترکیات دانشگاه استانبول ، ج ۵ ،  
 تیراژ آبار ، ۱۹۳۶ .
  - ۵- تنسوق‌نامه ایلخانی در فنون و علوم ختایی ، همراه ترجمه مقدمه کتاب  
 و بحثی در محتویات آن، انتشارات انستیتوی تاریخ طب دانشگاه استانبول، ۱۹۳۹ .
  - ۶- ترجمه صحت و مرض ، انتشارات انستیتوی تاریخ طب دانشگاه  
 استانبول ، ۱۹۴۰ .
  - ۷- یونس امره و عاشق پاشا و باطنی بودن یونس ، استانبول ، چاپخانه  
 کنعان ، ۱۹۴۱ .
  - ۸- پیرسلطان ابدال ، به همکاری پروفیسور پرتو نائلی بورتساو ، آنکارا ،  
 انتشارات انستیتوی ادبیات دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا (دانشکده ادبیات و  
 علوم انسانی) ، ۱۹۴۳ .
  - ۹- ترجمه مثنوی ( ۶ جلد ) ، انتشارات وزارت معارف ، آثار کلاسیک  
 شرق - اسلام ، شماره ۱ ، استانبول ، ۴۶-۱۹۴۱ .
  - ۱۰- ترجمه دیوان حافظ ، انتشارات وزارت معارف ، آثار کلاسیک  
 شرق - اسلام ، شماره ۴ ، استانبول ، ۱۹۴۴ .

- ۱۱- ترجمه گلشن راز ، مطبعة پیشین ، شماره ۵ ، ۱۹۴۴ .
- ۱۲- ترجمه منطق الطیر، مطبعة پیشین ، شماره ۶ ، استانبول ، ۴۵-۱۹۴۴ .
- ۱۳- در بیان ادبیات دیوانی ، استانبول ، کتابفروشی مرمره ، ۱۹۴۵ .
- ۱۴- منتخبی از رباعیات مولانا ، انتشارات وزارت معارف ، آثار کلاسیک شرق - اسلام ، شماره ۲ ، استانبول ، ۱۹۴۵ .
- ۱۵- ترجمه الهی نامه، جلد اول محتوی ۱۲ مقاله، انتشارات پیشین، شماره ۱۶ ، استانبول ، ۱۹۴۷ .
- ۱۶- دیوان یونس امره ، جلد ۳-۲ ، مقدمه ای درباره یونس امره ، همراه زندگی نامه و اشعاری از دیگر شاعران یونس نام ، توضیحاتی درباره دیوان یونس و فهرستی از منابع مورد استفاده در توضیحات ، لغت نامه دیوان یونس ، ۴۶ ترانه درباره یونس (و نت آنها) ، کتابخانه احمد خالد ، استانبول ، ۱۹۴۸ .
- ۱۷- دیوان فضولی ، همراه مقدمه ای حاوی تحقیقی اصیل که تا آن زمان درباره شاعر به عمل آمده ، کتابخانه انقلاب ، استانبول ، ۱۹۵۰ .
- ۱۸- دیوان ندیم ، با مقدمه ای مبسوط درباره شاعر ، کتابخانه انقلاب ، استانبول ، ۱۹۵۱ .
- ۱۹- اهل فتوت در سرزمین های اسلامی ترک و مناسبات مربوط بدانان ، مجله دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول ، جلد ۱۱ ، شماره ۴-۱۱ ، صص ۳۵۴-۳ ، چاپخانه اسماعیل آق گون ، ۱۹۵۲ . این اثر مستقلاً نیز چاپ شده و در آن چاپ عکس شش رساله از قدیم ترین «فتوت نامه» ها که یکی به عربی و پنج رساله دیگر به فارسی است و یکی منظوم است ، همراه ترجمه ترکی آنها در پایان مقاله درج شده است .
- ۲۰- زندگی و شخصیت ادبی یونس امره و منتخبی از اشعار او ، کتابخانه رمزی ، استانبول ، ۱۹۵۲ (چاپ این کتاب سه بار تجدید شده است) .
- ۲۱- مولانا ، کتابخانه وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۲ .

- ۲۲- فتوت نامه بورغازی ، مجله دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول ، جلد ۱۵ ، شماره ۴-۱ ، ۱۹۵۳-۵۴ ، این مقاله جداگانه نیز چاپ شده است .
- ۲۳- نائلی قدیم ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۳ .
- ۲۴- نسیمی ، روحی و اصولی ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۳ .
- ۲۵- پیرسلطان ابدال ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۳ .
- ۲۶- شیخ غالب ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۳ .
- ۲۷- مولویه بعداز مولانا ، کتابفروشی انقلاب ، استانبول ، ۱۹۵۳ .
- ۲۸- رباعیات حکیم خیام ، طربخانه یاراحمدرشیدی ، رساله سلسله الترتیب ، خطبه تمجید ابن سینا و ترجمه خطبه ، کتابفروشی رمزی ، استانبول ، ۱۳۳۲ شمسی هجری (این کتاب به الفبای عربی چاپ شده است) .
- ۲۹- شعر دیوانی (۲۹) در قرون ۱۶-۱۵ ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۲ .
- ۳۰- شعر دیوانی در قرن ۱۷ ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۴ .
- ۳۱- دیوان حافظ (ترجمه منتخب غزلیات) ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۵ .
- ۳۲- گلدسته (ترجمه اشعار منتخب از دیوان کبیر) ، کتابفروشی رمزی ، استانبول ، ۱۹۵۵ .
- ۳۳- شعر دیوانی در قرن ۱۸ ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۵ .
- ۳۴- شعر دیوانی در قرن ۱۹ ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۵ .
- ۳۵- شعر دیوانی در قرن ۲۰ ، انتشارات وارلیق ، استانبول ، ۱۹۵۵ .
- ۳۶- قرآن کریم و مفهوم آن ( متن آن افست قرآن کریم به خط شیخ حمدالله است که برای سلطان بایزید دوم نوشته و درموزه توپ قابوسرای نگهداری می شود ، توضیحات مفصلی درباره تاریخ قرآن دارد و به مثابه تفسیر قرآن است) ، جلد ۲ ، کتابفروشی رمزی ، استانبول ، ۱۹۵۵ ( چاپ دوم ۱۹۵۸ ) . در تجدید



- چاپ یادداشت‌های عمده‌ای بر کتاب افزوده شده است .
- ۳۷- ترجمه دیوان کبیر، با تعلیقات و حواشی، کتابفروشی رمزی، استانبول، ۱۹۵۷-۵۸ .
- ۳۸- حضرت محمد و احادیث او، کتابفروشی آرکین، استانبول، ۱۹۵۷ .
- ۳۹- ولایت‌نامه حاجی بکتاش ولی، کتابفروشی انقلاب، استانبول، ۱۹۵۸ .
- ۴۰- فرمایشات امام علی (ترجمه منتخباتی از نهج البلاغه و دیوان)، آنکارا، چاپخانه و انتشارات امک، ۱۹۵۸ .
- ۴۱- دوازده امام، آنکارا، چاپخانه و انتشارات امک، ۱۹۵۹ . این کتاب در سال ۱۹۷۹ جزو انتشارات «در» در استانبول مجدداً چاپ شده است .
- ۴۲- آداب و ارکان طریقت مولوی، کتابفروشی انقلاب و آکا، استانبول، ۱۹۶۳ .
- ۴۳- رباعیات مولانا جلال‌الدین، کتابفروشی رمزی، استانبول، ۱۹۶۴ .
- ۴۴- مذاهب و طریقی موجود در ترکیه در ۱۰۰ پرسش، کتابفروشی گرچک، استانبول، ۱۹۶۹ .
- ۴۵- تصوف در ۱۰۰ پرسش، انتشارات گرچک، استانبول، ۱۹۶۹ .
- ۴۶- فهرست نسخه‌های خطی موزه مولانا، چاپخانه انجمن تاریخ ترکیه، آنکارا، ج ۱-۳، ۷۲-۱۹۶۷ .
- ۴۷- فهرست نسخه‌های خطی متون حروفیان، چاپخانه انجمن تاریخ ترکیه، ۱۹۷۳ .
- ۴۸- اصطلاحات و امثالی که از تصوف به زبان ترکی راه یافته، کتابفروشی انقلاب و آکا، استانبول، ۱۹۷۷ .
- ۴۹- شرح مثنوی، انتشارات انجمن نشر فرهنگ رای‌زنی نخست‌وزیری، استانبول، ج ۱-۶، ۷۳-۱۹۷۳ .

۵۰- مذاهب اسلامی در پهنه تاریخ و تشیع ، انتشارات در ، استانبول ،

۱۹۷۹ .

و دهها مقاله دیگر .

ظاهراً آخرین اثر چاپ شده استاد ، تجدید چاپ شرح مثنوی با تجدید  
نظرها و اضافات است که تا خرداد ماه سال ۶۲ چهار دفتر آن در دو مجلد منتشر  
شده بود .

خاک بر آن بزرگ خوش باد

## ترجمه مقدمه مرحوم عبدالباقي بر چاپ سوم «مولانا جلال الدين»

به عنوان نمونه‌ای از نثر آن مرحوم

دریایی موج در موج و کف آلود . افقی صحنه در صحنه گسترده . سرزمینی توده در توده پهن . آفتابی درخشنده و پرتوافشان . شبی تودرتو پیچیده . ستاره‌های چشمک‌زن و راهنما . آفتابی جان بخش و زندگی ساز . حیاتی جنبنده و فرساینده . عشقی حیات بخش و مولد ، دیداری امید دهنده و جانفرسا . بهار امید بخش ، تابستان کمال آفرین ، پاییز پژمرده گر ، زمستانی که همه را برای حیاتی جدید آماده می کند . انسانی که در بی جان ، جان می جوید و دل سوختن به جانداران را می داند . روحی که بهار و گل و زندگی را دوست دارد . انسانی که برای انسان‌ها می گرید . بارانی که می بارد ، بادی که می وزد ، آفتابی که متولد می شود ، ماهی که می میرد . مهتاب ، نور آفتاب ، گرمایی احاطه کننده که غرور را می گدازد ، اشک چشم و آتش دل : مولانا .

در یکی از نوشته‌هایم نوشته بودم که : «مولانا ، پایان ناپذیر است» ، مولانا پایان ناپذیر است . چه حرف درستی گفته‌ام ! چه جمله موجزی به کار برده‌ام ! حیات در تکاپوست . کهنه ، نورا می سازد . دنیای يك لحظه پیش ، دنیای لحظه بعد را می آفریند : مولانا .

دل از آتش مهرت می سوزد . چشمم از محبتت می گرید . گریه‌ای که با خنده برابر است . مثل زمینی که از نم نم باران خیس می شود . چون بوی خاک که پس از باز شدن هوا به مشام می رسد . در تو مرده‌ام وفانی شده‌ام ، با تو زندگی می کنم : مولانا .

این چاپ سوم است . ای انسان بزرگ ، مگر تو در شمار می گنجی ؟  
ای عظیم ترین توان ، مگر تو حدی داری ؟ مگر تو در جایی مستقری ؟ ای امید  
انسانیت : مولانا .

آستان نقره فامت ، معراج عالم حقیقت ؛ حرم وصل ، محضر ؛ تو آرامگاهت  
کعبه عشاق ؛ زادگاهت ، قلب انسانیت ؛ عشق تو قلب را بگدازد و به دل بدل کند  
و آینه تو سازد ؛ اسم تو از دهان در آید ، جان شود ، جانان گردد : مولانا .  
کیم من ؟ سو گند به سیمای ملکوتی تو ، به نام زیبای تو ، به سخن دلنشین  
تو . . . تا از تو سخن می رود ، خود را در تو می یابم ، جدا از تو نیستم ، تویی .  
از تو ، ترا یاد می کنم : مولانا .

تو در شمار نگنجی ، اما شمس وقف شمس است . واصلان حق ، این چنین  
جسته و یافته اند . عارفی به تو رسیده و به تو بدل شده ، از درون تو سخن گفته ،  
عارفی که به چشم تو دیده است . اینان مگرشش جهت عالم هستی را اندیشه کرده اند ؟  
چه کرده اند ؟ در نوشته ام ، شش بار نام دلنشین تو را بر قلم آوردم . تا نفس دارم ،  
اگر نام تو بر زبان آورم ، سیر نخواهم شد . از تو نمی توان سیر شد . ای زیبا ،  
زیبای یگانه ، ای یگانه .

سر به آستان نهادم ، هستی خود را در نام تو پیچیدم و «خاموش» شدم .  
تو سخن آغاز کن ، ای عزیز ، ای عزیزترین عزیزان ، ای جان .